

خطاب‌های کلی و آثار آن^۱

احمدرضا توکلی^۲

دانش آموخته‌ی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، رشته‌ی فقه

مبانی و حقوق، تهران، ایران.

محمدکاظم رحمان‌ستایش^۳

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه فقه و مبانی حقوق،

تهران، ایران.

چکیده

نگاه علمای اصول به خطاب‌های کلی که حاوی احکام شرعی هستند، متفاوت است. برخی خطاب‌های کلی را از جنس قضایای خارجی می‌دانند و برخی خطابات کلی را از جنس قضایای حقیقیه دانسته‌اند. براساس این دو دیدگاه، موضوع در خطاب‌های کلی افراد هستند نه خود عناوینی که در خطاب ذکر شده است. زیرا خطاب کلی منحل به خطاب‌های جزئی به تعداد افراد موضوع می‌شود؛ بنابراین باید شرایط تکلیف در آن سوی خطاب وجود داشته باشد تا تکلیف نمودن به آن صحیح باشد. در مقابل این دو دیدگاه، حضرت امام خمینی معتقدند که موضوع این خطاب‌ها خود عناوین کلی و طبایع هستند، نه افراد. حکم در این قضایا متوجه‌ی تک‌تک افراد نیست و این خطاب‌های کلی منحل به خطاب‌های جزئی به تعداد مکلفین نمی‌شود. بنابراین خصوصیات و شرایط افراد در این خطابات معتبر نیست. نتیجه‌ی پذیرفتن این دیدگاه، حلّ معضلات اصولی در مباحثی مانند مبحث ضدا یا خروج برخی اطراف علم اجمالی از محلّ ابتلاست، زیرا منشأ ایجاد اشکال، شرط بودن حالات مکلفین (مانند قدرت) در تکلیف است که باعث می‌شود در مواردی مانند خطاب به مهم در مورد ضدین و هم‌چنین خطاب به تکلیفی که خارج از دسترس مکلف است، فعلیت نداشته و متوجه مکلف نباشد.

واژگان کلیدی: حکم، خطاب، متعلق، موضوع، مکلف.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۵/۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۹/۲۷

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): A_tavakoli44@yahoo.com

۳. پست الکترونیک: Kr.setayesh@gmail.com

مقدمه

بحث از احکام و قضایای حاوی حکم شرعی از مبادی تصویری علم اصول محسوب می‌گردد. علمای اصول در کتاب‌های اصولی به صورت مستقل به این بحث نپرداخته‌اند؛ بنابراین برای به دست آوردن آرای ایشان باید به سایر مباحث به خصوص بحث اوامر و مباحث ذیل آن رجوع کرد.

نظر مشهور در اصول این است که قضایای کلی که در کتاب و سنت وارد شده و حاوی حکم شرعی هستند از جنس قضایای حقیقیه هستند. به این معنا که این خطاب‌ها متوجهی افراد محقق‌الوجود در زمان صدور حکم و افراد مقدر‌الوجود که در آینده ایجاد می‌شوند، می‌باشد. از نگاه ایشان یک قضیه کلی به تعداد افراد موضوع آن انحلال می‌یابد و به صورت خطاب‌های جزئی متوجهی تک‌تک افراد موضوع می‌شود. برای متوجه نمودن خطاب به شخص معین، باید شرایط طرف خطاب مورد لحاظ قرار گیرد؛ مثلاً اگر طرف خطاب توان انجام تکلیف را نداشته باشد، مورد خطاب قرار دادن او برای انجام تکلیف صحیح نیست. این دیدگاه که خطاب‌های کلی منحل می‌شوند و متوجهی تک‌تک افراد شده و باید خصوصیات آن‌ها مورد لحاظ شارع قرار گیرد از لابه‌لای مباحث مطرح شده در کتب اصولی ایشان قابل استنباط است که به عنوان نمونه به گوشه‌ای از این آرا اشاره می‌شود.

اولین کتاب اصولی موجود در اصول فقه شیعه، *التذکره باصول الفقه متعلق به شیخ مفید* است که در آن کتاب مباحث اصولی به صورت کلی بیان گردیده است. در این کتاب خود خطاب و حکم تعریف نشده است، اما در مورد شمول خطاب مطالبی را بیان نموده‌اند. ظاهر عبارت ایشان به این معناست که خصوصیات مکلفین از قبیل بلوغ، علم و قدرت از شرایط خطاب است. لازمه‌ی این کلام این است که خطاب‌های شارع متوجهی تک‌تک مکلفین باشد، نه عناوین کلیه. اعتبار خصوصیات مکلفین در خطاب‌ها در صورتی است که خطاب کلی منحل به خطاب‌های شخصی شده و متوجهی افراد باشد (مفید، ۱۴۱۴ ه. ق، ص ۳۲).

سید مرتضی نیز در تعریف خطاب، قصد نمودن مخاطب را شرط خطاب دانسته و فرق «خطاب» با «تکلم با دیگران» را در همین ویژگی دانسته است. ایشان صحیح بودن تکلم با شخص خواب و عدم صحت مخاطب قراردادن و یا امر و نهی او را به عنوان مؤید کلام خود بیان نموده‌اند. آن چه از این کلام به دست می‌آید، این است که خطاب نمودن به افراد غیر حاضر و یا معدوم به طریق اولی صحیح نیست. این خصوصیات، ویژگی‌های خطاب‌های شخصی است. ایشان در جای دیگر، در مورد شمول تکالیف نسبت به کفار و اطفال، خطاب-

های کلی شارع را مورد توجه قرار داده‌اند و معتقدند که دو چیز در شمول تکلیف نسبت به مکلف معتبر است؛ یکی صفت خود خطاب شارع و دیگری صفت مکلف. منظور از صفت خطاب، مطلق و کلی بودن خطاب است و منظور از صفات مکلف، خصوصیات مانده قدرت و بلوغ و... است. به عنوان مثال در مورد کافر می‌گویند: از آن جایی که کافر نیز واجد شرایط تکلیف (مانند قدرت) مانند مؤمن است، پس واجد شرایط است و اگر خطاب نیز به صورت مطلق و کلی باشد مانند خطاب به «الناس»، شامل کافر نیز می‌شود، زیرا کافر نیز از مصادیق و افراد «الناس» است. اما در مورد عاجز چون خصوصیات و شرایط در طرف مکلف فراهم نیست، تکلیف شامل او نیست. در مورد عبد نیز معتقدند که خطاب‌های کلی شامل او نیز می‌شود، زیرا خطاب‌ها مقید به حریت نیستند. در مورد صبی نیز از آن جایی که خطاب‌هایی مانند «اقیموا الصلاة» تجدید نمی‌شوند، همین خطاب موجود، شامل او می‌شود. به شرط این‌که معلوم باشد که بالغ و واجد سایر شرایط خواهد شد. اما در حال طفولیت، خطاب به انجام تکالیف به او تعلق نمی‌گیرد. در هر حال معتقدند که خطابات متوجهی افراد است و خصوصیات مکلف را از شرایط توجهی تکلیف نسبت به او می‌دانند (سید مرتضی، بی تا، ج ۱، ص ۸ و ۷۵).

علمای اصول اهل سنت نیز صفات مکلف مانند علم و قدرت را در توجه خطاب نسبت به آن‌ها معتبر دانسته‌اند (آمدی، ۱۴۰۲ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۵۰). غزالی در *المستصفی* در مورد آیه‌ی: «یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلاة و انتم سکاری...» که ظاهر خطاب متوجهی افراد در حال مستی است و خداوند در این آیه به افراد مست تکلیف می‌نماید که در حال مستی نزدیک نماز نشوند، آورده است که چون تکلیف متوجهی ساهی و غافل و نائم نمی‌شود و شخص مست از نائم نیز وضعیت بدتری دارد (زیرا نائم را می‌توان آگاه نمود، ولی مست متنبّه نیز نمی‌شود). پس باید آیه را تأویل نمود و به دنبال آن تأویلاتی را بیان می‌نمایند. ایشان در مورد معدومین نیز گفته: معدومین با فرض وجودشان در خطاب‌های شارع مورد خطاب قرار گرفته‌اند. در بیان ایشان نیز خصوصیات مکلفین از شرایط تکلیف شمرده شده است و حتی توجه خطاب‌های کلی را نسبت به کسانی که فاقد شرایط باشند، محال می‌دانند (غزالی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۶۸).

شیخ طوسی در *عنه الاصول* شرایط مختلفی را برای امر، مأمور و مأموره بیان نموده‌اند و وجود خصوصیات مأمور، برای انجام مأموره را از شرایط عدم قبح تکلیف نسبت به او دانسته‌اند (طوسی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۱، ص ۲۴۴).

صاحب معالم در مبحث خطابات مشافهه، میرزای قمی در مبحث واجب مشروط، نظری مشابه با نظرات علمای قبل از خود ابراز داشته‌اند (میرزای قمی، ۱۳۷۸ هـ. ق، ص ۱۲۴؛ حسن بن زین‌الدین، بی‌تا، ص ۱۰۸).

شرط بودن صفات و خصوصیات مکلفین در فعلیت خطابه‌های کلی و به طریق اولی در خطابه‌های شخصی، از ابتدای تألیف کتب اصولی امری پذیرفته شده از سوی اصولیون بوده است. منشا این اعتقاد این بوده که انحلال خطابه‌های کلی شارع به تعداد مکلفین و توجه این گونه خطابه‌ها به تک‌تک آن‌ها مورد قبول ایشان بوده و طبیعتاً همان ویژگی‌هایی که مخاطبین در خطابه‌های شخصی باید داشته باشند در این گونه خطابه‌ها نیز معتبر دانسته می‌شد. کسانی که خطابه‌های شرعی را از جنس قضایای حقیقیه یا خارجی می‌دانند، معتقدند این قضایا انحلال می‌یابد و وجود موضوع با تمام شرایط، در فعلیت حکم مؤثر است (نایینی، ۱۳۶۸ هـ. ش، ج ۱، ص ۱۲۷).

اگر موضوع حکم را در خطابه‌های کلی شارع، خود عنوان و طبیعت کلی مذکور در خطاب بدانیم، خطاب کلی به خطابه‌های جزئی منحل نمی‌شود؛ بنابراین لازم نیست که در صدور خطاب حالات و خصوصیات مکلفین لحاظ گردد. امام خمینی (ره) خطابات کلی را از جنس قضایای طبیعی دانسته و معتقدند که حکم، در این گونه خطابه‌ها متوجهی خود طبیعت و عناوین کلی است که در خطاب ذکر شده است.

پذیرفتن هر یک از این دیدگاه‌ها در جهت‌گیری‌ها در مورد سایر مسایل اصول مؤثر است. به عنوان مثال در مبحث ضد، اگر قائل به توجه خطاب به افراد نباشیم و قدرت را شرط تکلیف ندانیم، برای حلّ مسأله نیازی به طرح مباحثی مانند ترتب نخواهیم داشت. یا در بحث علم اجمالی، خروج یکی از اطراف علم اجمالی از محل ابتلا، باعث اجرای اصل برائت در طرف دیگر نخواهد بود. زیرا خطابه‌های کلی متوجهی افراد نیست تا خطاب نمودن به اجتناب از چیزی که از دسترس مکلف بیرون است، قبیح باشد. بنابراین داشتن تصویری صحیح از خطابه‌های کلی و شناخت اجزا و جنس این گزاره‌های شرعی ضروری است.

مفهوم خطاب و اجزای آن

خطاب و مخاطبه مصدر از ریشه‌ی «خطب» و به معنای: «توجه الکلام نحو الغیر للإفهام» آمده است. یعنی «متوجه نمودن سخن به سوی دیگری برای فهماندن معنا به او» (طریحی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۲، ص ۵۰). وقتی کسی بر منبر کلام خود را متوجهی دیگران می‌کند، به این

سخن او «خُطبه» گفته می‌شود و به خود شخص «خطیب» گویند. مخاطب نیز کسی است که روی سخن با اوست (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ. ق، ج ۱، ص ۳۶۰).

معنای اصطلاحی خطاب با معنای لغوی آن اختلاف نداشته و در تعاریف علمای اصول به معنای اراده نمودن مخاطب و متوجه نمودن کلام به سوی او آمده است. یا به عبارت دیگر سخنی که با آن سخن، قصد مواجهه‌ی با دیگری شده است (مشکینی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۲، ص ۴۱۴؛ محقق حلی، ۱۴۰۳ هـ. ق، ص ۴۹). خطاب به این معنا، علاوه بر خطاب‌های شارح نسبت به مکلفین شامل سایر خطاب‌های مورد استفاده در محاورات مردم نیز می‌گردد. سید مرتضی قصد نمودن مخاطب را شرط خطاب دانسته و فرق «خطاب» با «تکلم با دیگران» را در همین ویژگی دانسته است. ایشان صحیح بودن تکلم با شخص خواب و عدم صحت مخاطب قراردادن و یا امر و نهی کردن او را به عنوان مؤید کلام خود بیان نموده‌اند (سید مرتضی، بی‌تا، ج ۱، ص ۸).

منظور از خطاب‌های شرعی، گزاره‌هایی است که در کتاب و سنت جهت انتقال مفاهیم و احکام به مخاطبین آمده است. موضوع این خطاب‌ها که کلام متوجه‌ی آن‌ها است، ممکن است شخص یا گروه خاصّ یا یک عنوان کلی باشد که به صورت عام یا مطلق ذکر شده است. براین‌اساس خطاب‌های شرعی به دو دسته تقسیم می‌شوند: خطاب شخصی و خطاب کلی (صدر، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۳، ص ۳۲۳). خطاب شخصی به خطابی گفته می‌شود که مخاطب آن، شخص یا اشخاص محدود و معینی هستند که برای متکلم شناخته شده هستند. در خطاب شخصی، حکم قضیه به مکلف خاصی تعلق می‌گیرد و تمام موضوع برای حکم، همین مکلف خاص است. در این‌گونه خطاب‌ها خصوصیات مکلف در نظر گرفته می‌شود؛ زیرا خطاب متوجه‌ی شخص یا اشخاص معین و به صورت قضیه‌ی خارجیّه است که موضوع آن در خارج موجود و مشخص است. مانند خطاب خداوند به حضرت موسی «علیه السلام» که می‌فرماید: «إذهب إلی فرعون...». در این خطاب‌ها آگاهی مخاطب و توانایی او برای انجام یا ترک آن چه از او خواسته شده از شرایط نخستین خطاب است. در مقابل خطاب کلی، خطابی است که به یک عنوان کلی تعلق می‌گیرد و ربطی به خصوص این فرد و آن فرد و این جمعیت و آن جمعیت ندارد مانند همه‌ی طبایع و کلیات که با تبادل افراد آن، خود کلی متبادل نمی‌شود بلکه به‌جای خود باقی است (خمینی، ۱۳۸۵ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۷۵). مانند آیه‌ی: «یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود» که آن سوی خطاب، همه‌ی کسانی هستند که فرد کلی «مؤمن» محسوب می‌شوند. این خطاب‌ها محدود به زمان و مکان مخصوصی نیست. حکم در این خطاب‌ها کلی بوده و خصوصیات اشخاص مدخلیتی در آن ندارد.

موضوع بحث خطاب‌های شرعی کلی است. به عبارت دیگر آن دسته از خطاب‌هایی است که در کتاب و سنت به صورت قضایای کلی وارد شده‌اند و حاوی یک حکم شرعی تکلیفی یا وضعی هستند. هم‌چنین، خطاب‌های شخصی یا خطاب‌های کلی که حاوی حکم شرعی نیستند از موضوع بحث خارج هستند.

به طور معمول یک خطاب شامل: حکم (یا صیغه‌ای که دلالت بر حکم دارد)، متعلق حکم و موضوع است و گاهی علاوه بر این سه عنصر، عنصر چهارمی به نام «متعلق المتعلق» نیز دارد (نایینی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۴۵). در برخی موارد نیز فقط شامل حکم و متعلق است. به عنوان مثال در خطاب «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود»، صیغه‌ی امر «اوفوا» دلالت بر حکم شرعی تکلیفی «وجوب» دارد. متعلق این حکم، «وفا نمودن» است که فعل مکلف است و موضوع حکم «مؤمنین» هستند. به عقود نیز متعلق المتعلق گفته می‌شود، زیرا وفای به عقد که متعلق حکم است به عقود تعلق گرفته است.

در خطاب «وجوب حج بر مستطیع»، حکم «وجوب» و متعلق آن «حج» و موضوع آن «مستطیع» است. در خطاب «الخمر نجس»، حکم «نجاست» است که عیناً در خطاب بیان شده و این حکم به خمر تعلق گرفته که به آن در اصول، گاه موضوع و گاهی متعلق حکم گویند. پس یک خطاب ممکن است دو جز یا بیش‌تر باشد که در هر حال یک جز خطاب، حکم است. مطلب دیگر آن است که همیشه در خطاب‌ها، حکم شرعی مستقیماً به افعال مکلفین تعلق نمی‌گیرد. فقط احکام تکلیفی هستند که مستقیماً به افعال مکلفین مربوط می‌شوند. احکام وضعی گاهی به خود شخص تعلق می‌گیرد؛ مانند حکم «حجر» که به خود مجنون یا صغیر تعلق می‌گیرد و گاهی به اشیا؛ مانند: «الماء طاهر» که حکم «طهارت» به آب تعلق می‌گیرد. با این توضیح عناصر خطاب به تفکیک مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف. حکم در خطاب‌های کلی

حکم یکی از اجزای خطاب‌های کلی است. اما برخی از اصولی‌ها در بیان مفهوم حکم شرعی، حکم را به خطاب تعریف نموده‌اند و آن دو را یکی دانسته‌اند. در عبارات بیش‌تر قدمای علم اصول اعم از شیعه و سنی، حکم شرعی به خطاب تعریف شده است. در *المستصفی* حکم عبارت است از خطاب شارع و قبل از خطاب شارع حکمی وجود ندارد. پس مقدمات حکم از قبیل مصلحت و مفسده، حبّ و بغض، اراده و کراهت مولی و به‌طور کلی مراحل و مقدمات قبل از خطاب، از نظر ایشان حکم محسوب نمی‌شود (غزالی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۷).

برخی نیز با کمی اختلاف در تعبیر، حکم را به خطاب یا مدلول آن یا خطاب شارع که مفید فایده شرعی باشد یا خطاب متعلق به افعال مکلفین که به صورت اقتضا یا تخییر است، تعریف نموده‌اند. اقتضا یا حکم اقتضایی شامل همه‌ی احکام تکلیفی به جز اباحه می‌شود زیرا در حکم اقتضایی طلب وجود دارد. ولی تخییر به معنای مخیر بودن مکلف بین انجام و ترک فعل است که فقط شامل اباحه می‌شود (شهیدثانی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ص ۳۹؛ فخررازی، ۱۴۱۲ هـ. ق، ج ۱، ص ۸۸).

برای بیان تفاوت بین حکم و خطاب، شناخت ماهیت حکم شرعی لازم است. واژه‌ی حکم، مصدر است و به معنای قضاوت و داوری بین مردم آمده است (جوهری، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۵، ص ۱۹۰۱). در تعریف اصطلاحی حکم، علمای اصول تعاریف مختلفی بیان نموده‌اند. مبنای این تعاریف به مراحل مختلف و مقدمات حکم بر می‌گردد. برخی خود اراده و کراهت و یا اراده‌ی اظهار شده که ناشی از وجود مصلحت یا مفسده در متعلقات احکام است را حکم شرعی دانسته‌اند (عراقی، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۶۴). بعضی از اصولیین سراغ مرحله‌ی بعد از اراده و کراهت رفته و حکم را جعل و انشا دانسته‌اند. برخی نیز قدم بعدی را که عبارت از تبلیغ و خطاب است به عنوان تعریف حکم برگزیده‌اند و حکم شرعی را عبارت از خطاب شارع که متعلق به افعال مکلفین است دانسته و حکم را عبارت از خود خطاب دانسته‌اند (شهیدثانی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ص ۳۹).

صرف‌نظر از این که حکم چیزی در عالم تکوین است یا عالم اعتبار، در هر صورت با خطاب متفاوت است. خطاب یا وسیله‌ی ابراز حکم است (اگر حکم، امری تکوینی باشد) یا ابزار انشا و جعل حکم است (اگر ماهیت حکم، اعتباری باشد). در عبارات علمای اصول فراوان دیده می‌شود که دو واژه‌ی خطاب و حکم را به یک معنا و به جای یک‌دیگر به کار می‌برند. حتی برخی حقیقت حکم را خطاب شارع دانسته‌اند (غزالی، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۸). اما به نظر می‌رسد که این مسامحه در تعبیر است؛ زیرا به‌طور قطع، خطاب و حکم به یک معنا نیستند. شهید صدر در این زمینه می‌فرماید: «خطاب‌های شرعی در کتاب و سنت حکم را بیان می‌کنند و کاشف از حکم هستند نه این که خودشان حکم شرعی باشند. با این بیان تعریف حکم شرعی به صیغه‌ی مشهور که توسط قدمای اصول انجام شده خطا است؛ زیرا آن‌ها حکم را به خطاب شرعی که به افعال مکلفین تعلق گرفته تعریف نموده‌اند، در حالی که خطاب کاشف از حکم بوده و حکم مدلول خطاب است» (صدر، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۱، ص ۵۲). البته آن‌گونه که شهید صدر فرموده‌اند همه‌ی قدمای اصول قائل به این مطلب نبوده‌اند. شیخ طوسی خطاب و نه خود حکم را طریق به سوی احکام معرفی نموده‌اند (طوسی،

۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۱، ص ۷). به هر حال، براساس تعریف‌های مختلف حکم می‌توان گفت: خطاب وسیله‌ی ابراز حکم است و یا این که حکم از اجزای خطاب (یا مدلول خطاب) است.

ب. متعلق حکم

موضوع حکم در خطاب‌های کلی، عناوینی مانند «مؤمنین» یا «الناس» است که حکم متوجه‌ی آن‌هاست. مانند: «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» که حکم وجوب وفای به عقد، متوجه‌ی «مؤمنین» است. اما متعلق حکم، همان فعلی است که انجام یا ترک آن خواسته شده است. مثلاً در خطاب: «یا ایها الذین امنوا اقیموا الصلاة»، متعلق حکم «نماز» است که انجام آن از مؤمنین (موضوع حکم) خواسته شده است.

یکی از مباحثی که در علم اصول به آن پرداخته شده، این است که آیا اوامر به طبایع یا به افراد تعلق گرفته است (حکیم، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۲، ص ۴۶۹). مثلاً در خطاب اخیر، آیا حکم به عنوان و طبیعت نماز تعلق گرفته یا این که حکم از عنوان صلات به معنونات سرایت نموده و در واقع به افراد و مصادیق نماز تعلق گرفته است؟ در ظاهر خطاب، حکم به عناوین و ماهیات بار شده است. طبیعت و ماهیت نیز از آن جهت که طبیعت و ماهیت است نمی‌تواند متعلق امر و نهی قرار گیرد؛ زیرا «الماهية من حيث هی لیست الا هی». ماهیت با حیثیت مزبور قابل ایجاد در خارج نیست و یک مفهوم ذهنی است (طباطبایی، ۱۳۸۷ هـ. ش، ج ۲، ص ۲۷). از طرف دیگر، اگر بگوییم که متعلق حکم در خطابات، طبیعت موجود در خارج یا همان مصادیق است نیز با اشکال مواجه است. زیرا امر، طلب ایجاد طبیعت در خارج است؛ پس اگر به طبیعت موجود در خارج تعلق بگیرد، طلب حاصل است. پس باید گفت: امر به طبایع تعلق می‌گیرد اما طبیعت نه بما آنه طبیعت، بل بوجودها السعی (فیروزآبادی، ۱۴۰۰ هـ. ق، ج ۱، ص ۴۵۶). در واقع متعلق حکم، کلی طبیعی است که همان عنوان به اعتبار انطباق آن بر افراد است. وقتی شارع می‌فرماید: «ان الانسان لفی خسر»، مسلماً طبیعت انسان من حیث هی که هیچ گونه تحقیقی ندارد منظور نیست. شارع در این‌جا طبیعت انسان به اعتبار انطباق آن بر افراد را بدون توجه به خصوصیات فردیه لحاظ نموده است. کلی طبیعی در مقابل کلی عقلی و کلی منطقی است. کلی منطقی همان وصف کلیت است؛ یعنی قابلیت صدق بر بیش از یک مصداق؛ مانند وصف کلیت که در ذهن بر ماهیت انسان عارض می‌شود. کلی عقلی نیز مجموع موصوف و صفت را گویند؛ مانند ماهیت انسان بما هو کلی. کلی طبیعی، نفس طبیعت و ماهیت است؛ مانند ماهیت انسان که اگر در ذهن

موجود شود متّصف به کلیت می‌شود و اگر در خارج تحقّق یابد جزئی و متشخّص خواهد بود. جایگاه کلی عقلی و منطقی فقط ذهن است، اما کلی طبیعی در خارج و در ضمن افرادش وجود دارد. پس حکم در خطابات شرعی به طبایع نه به افراد تعلق می‌گیرد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ص ۱۳۸). در مورد متعلّق حکم، مشهور اصولیین معتقدند که اوامر به طبایع و نه به افراد متعلّق حکم تعلق می‌گیرد. به عنوان مثال در خطاب مزبور، حکم شارع به وجوب صلات به طبیعت کلی نماز نه به افراد خارجی نماز تعلق گرفته است. اختلاف دیدگاه‌ها در مورد متعلّق حکم، ثمره‌ی عملی مهمّی ندارد. فقط در مسأله‌ی ضد گفته شده که بنابر تعلق اوامر به طبایع، می‌توان فرد مزاحم را نیز به قصد امر به طبیعت به جا آورد و عمل صحیح خواهد بود، ولی بنابر تعلق اوامر به افراد، خصوص فرد مزاحم فاقد امر خواهد بود و نمی‌توان آن را به قصد امر امتثال نمود.

ج. موضوع حکم

موضوع حکم در خطاب‌های کلی، عناوینی چون «الناس»، «مؤمنین» و... هستند. در بین علمای اصول، در مورد موضوع این که حکم در خطاب‌ها به خود عناوین کلی تعلق می‌گیرد یا به معنونات و افراد یا به افراد محقّق‌الوجود در زمان خطاب تعلق می‌گیرد یا به اعمّ از آن و افراد مفروض‌الوجود، اختلاف نظر وجود دارد (نایینی، ۱۳۶۸ هـ. ش، ج ۱، ص ۱۲۵). برخی معتقدند خطاب‌های شارع از جنس قضایای خارجی هستند. بنابراین موضوع در این خطاب‌ها افراد موجود در خارج هستند. به عنوان مثال در خطاب «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصّیام»، حکم وجوب روزه متوجّه‌ی مؤمنین موجود در خارج است. حکم در این قضایا شامل افرادی است که در زمان خطاب، تحقّق داشته باشند. برخی از علمای اصول در خصوص خطاب‌هایی که با ادوات ندا یا ضمائر خطاب همراه هستند (خطاب‌های شفاهی) خطاب را متوجّه‌ی حاضرین دانسته و در مورد شمول این دسته از خطاب‌ها نسبت به غیر حاضرین به دلایلی نظیر قاعده‌ی اشتراک تکلیف، تمسک نموده اند (حسن بن زین‌الدین، بی‌تا، ص ۱۰۸).

نظر دوّم که نظر مشهور در بین علمای اصول است، این است که خطاب‌های کلی به صورت قضایای حقیقیّه هستند. در قضایای حقیقیّه، موضوع قضیه، افراد محقّق‌الوجود و مقدّر‌الوجودند (مظفر، ۱۳۸۵ هـ. ش، ج ۱، ص ۱۰۶). مثلاً در خطاب «لله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلًا»، موضوع خطاب «انسان مستطیع» است. در این قضیه حکم وجوب حج، علاوه بر کسانی که موجود و مستطیع در حال خطاب هستند، شامل هر انسان

مستطیعی که در هر زمانی یافت شود و متّصف به صفت استطاعت شود نیز می‌شود. موضوع حکم، تمام عناصری است که در فعلیت تکلیف دخالت دارند و تا زمانی که این عناصر وجود نداشته باشند، حکم در مرحله‌ی انشا باقی می‌ماند (آقا ضیاء عراقی، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۱، ص ۳۱۳).

وجه اشتراک دو نظر مذکور این است که خطاب‌های کلی انحلال یافته و متوجه‌ی افراد می‌گردد؛ یک خطاب کلی، به خطاب‌های جزئی به تعداد مکلفین منحل می‌شود و متوجه‌ی تک تک آن‌ها می‌شود.

محقق نائینی در این زمینه می‌فرماید: موضوع در قضایای خارجیه افراد خارجی است نه عنوان طبیعتی که بر افراد منطبق است. اما در قضایای حقیقیه، موضوع، عنوان طبیعتی است که اشاره به افراد دارد. یعنی فرق بین قضایای حقیقیه و خارجیه را در این می‌دانند که موضوع در قضایای خارجیه فرد و اشخاص معین هستند. اما در قضایای حقیقیه موضوع، افراد نیستند بلکه عنوان است. ایشان می‌فرمایند: افراد ابتدائاً موضوع حکم نیستند و اولاً و بالذات، طبیعت موضوع است و به عنوان مرآتی برای افراد ملاحظه می‌شود. ایشان حتی معتقدند اگر در قضایای خارجیه عنوان جامعی هم وجود داشته باشد این اتّفاقی است و الاّ بر خلاف قضایای حقیقیه، عنوان دخالتی در حکم ندارد. این فرمایش محقق نائینی مورد اشکال امام (ره) واقع شده است. ایشان می‌فرمایند: از این جهت فرقی بین قضایای حقیقیه و خارجیه نیست؛ یعنی هم در قضایای حقیقیه و هم در قضایای خارجیه حکم متعلق به یک عنوان کلی شده است، منتهی عنوان در قضایای خارجیه مقید است ولی در قضایای حقیقیه عنوان مقید نیست و الاّ از این جهت که موضوع در هر دو قضیه عنوان و طبیعت است هیچ فرقی نمی‌کند. در قضایای خارجیه موضوع عنوان است، ولی عنوانی که مقید به افراد موجود و محقق در زمان خطاب است، ولی در قضایای حقیقیه این قید نیست. مثلاً فرض کنید مولایی حکم کرد و به نحو کلی گفت: «اکرم العلماء»، اگر این قضیه خارجیه باشد، موضوع این وجوب اکرام، افراد نیستند بلکه همین عنوان العلماء است، لکن العلماء مقید به افراد موجود در زمان خطاب است. به عبارت دیگر این عنوانی که موضوع قضیه‌ی خارجیه قرار گرفته به واسطه‌ی این قید فقط منطبق بر افراد موجود و محقق می‌شود؛ یعنی قابلیت انطباق خودش را بر همه‌ی افراد اعم از محقق و مقدر از دست می‌دهد. این طبیعت و این عنوان فقط منطبق می‌شود بر افرادی که در زمان خطاب در خارج موجودند؛ اما در قضایای حقیقیه این قید وجود ندارد. عمده‌ی سخن ایشان این است که در هر دو عنوان موضوع

است نه این‌که بگوییم در قضایای خارجیّه فرد و افراد موضوعند، اما در قضایای حقیقیّه عنوان است.

اشکال حضرت امام، در جایی‌که موضوع در قضیه خارجیّه یک عنوان عام باشد، وارد است یا اگر خاص است، منظور یک فرد نباشد بلکه افراد متعدّد باشند. اما اگر خاص به معنای یک فرد و یک شخص تنها موضوع باشد، در این صورت ما نمی‌توانیم مدّعی شویم که عنوان مقید به قید، وجود بالفعل موضوع است، چون یک فرد بیش‌تر ندارد. بنابراین دیگر این تقید معنا ندارد و در این صورت اشکال وارد نیست. مگر این‌که گفته شود این قضیه یک قضیه‌ی خارجیّه نیست، بلکه یک قضیه‌ی شخصیّه است که در کلمات مرحوم نایینی به این مطلب اشاره نشده است و ایشان این گونه قضایا را به عنوان مثالی از قضایای خارجیّه بیان کرده‌اند (نایینی، ۱۳۶۸ هـ. ش، ج ۱، ص ۱۲۵). فرق دیگری که مرحوم نایینی ذکر کرده‌اند این است که قضایای حقیقیّه منحل به قضایای شرطیه می‌شود، اما قضایای خارجیّه منحل به قضایای شرطیه نمی‌شوند. این تفاوت در کلام سایر اصولیین نیز دیده می‌شود (صدر، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۳، ص ۳۵۵؛ خویی، ۱۴۱۹ هـ. ق، ج ۴، ص ۷۸).

علت این‌که قضایای حقیقیّه منحل به قضایای شرطیه می‌شود، اما قضایای خارجیّه منحل به قضایای شرطیه نمی‌شوند این است که براساس دیدگاه مشهور، در قضایای حقیقیّه حکم روی طبیعت به عنوان آیینه و مرآت افراد بار شده و بنابراین، موضوع در این قضایا افراد محقّق و مقدرالوجودند. معنای این سخن این است که این قضایا، به قضایای شرطیه منحل می‌شوند. مثلاً وقتی گفته می‌شود «الخمر مسکر»، این قضیه اگر چه به ظاهر یک قضیه‌ی حملیه است و موضوعش هم خمر است، اما این موضوع اشاره می‌کند به هر چیزی که مصداق خمر است، یعنی هر چیزی که در خارج مصداق این خمر قرار می‌گیرد. اگر ما بخواهیم این قضیه را تحلیل کنیم در حقیقت این‌گونه است که اگر چیزی در خارج تحقّق پیدا کرد که صدق خمر بر او شد مسکر و حرام است.

نظر سوّم این است که موضوع این خطاب‌ها، خود عناوین کلیّه‌ای هستند که در خطاب ذکر شده‌اند. موضوع، خود کلیّی طبیعی و نه افراد است. این نظر برای اولین بار توسط حضرت امام خمینی مطرح شد. ایشان معتقدند که خطابات کلیّی از جنس قانون هستند و این‌گونه خطابات را خطابات قانونی نامیدند. حضرت امام بر خلاف نظر مشهور، معتقدند که عنوان و طبیعت نمی‌تواند مرآت و حاکی از افراد باشد. طبیعت، دلالت بر ماهیّت لایشرط دارد و برای همین معنا وضع شده است و برای دلالت بر عوارض و خصوصیات و افراد وضع نشده است. این موارد از دایره‌ی موضوع له طبیعت خارج هستند. البته طبیعت در خارج با

افرادش اتحاد دارد و قابل انطباق بر آنها است؛ اما صرف انطباق و اتحاد، حکایت و دلالت محسوب نمی‌شود. شارع حکم خود را متوجهی خود طبیعت می‌کند و از آن‌جایی که این طبیعت در خارج قابل انطباق بر افرادش است، هر مکلفی که آن عنوان و طبیعت را بر خود منطبق دید باید منبعث شود. بنابراین انحلالی در خود خطاب وجود ندارد (خمینی، ۱۳۸۲ هـ. ق، ج ۱، ص ۲۳۹؛ همان، ۱۴۱۵ هـ. ق، ج ۲، ص ۱۴۴).

نظریه‌ی خطاب قانونی یکی از آرای بدیع امام خمینی (ره) در مباحث اصولی است که ایشان این نظریه را در بیان کیفیت خطاب‌های صادره از شارع در کتاب و سنت، مطرح نموده‌اند. در خطاب‌های شخصی و جزئی شارع باید در مرحله‌ی جعل حکم، ویژگی‌ها و خصوصیات شخص مورد خطاب را لحاظ نماید؛ زیرا حقیقت حکم تکلیفی، تحریک و بعث ناشی از اراده‌ی مولاست (همان، ص ۱۷۶). حال اگر شارع حکم را متوجهی شخص عاجز نماید که توان انجام تکلیف را ندارد یا متوجهی کافر یا عاصی نماید که از بعث او منبعث نمی‌شود یا متوجهی تکلیفی نماید که در دسترس مکلف نیست و به عبارت دیگر از محل ابتلا خارج است، در تمامی این موارد تکلیف کردن قبیح است (حکیم، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۰۲). گاهی نیز خطاب‌های شارع متوجهی شخص معینی نیست و روی خطاب به کلیه-ی مکلفین، مؤمنین یا مردم است. یعنی موضوع در خطاب یک عنوان کلی است. مانند خطاب «یا ایها الذین امنوا، اوفوا بالعقود» که حکم وجوب وفای به عقد متوجهی همه‌ی مؤمنین است، نه شخص خاص. در این گونه خطاب‌ها همان‌گونه که گفته شد، نظر مشهور علمای اصول بر این است که این خطاب‌های کلی به نحو قضایای حقیقیه بوده و به تعداد افراد موضوع خود (مؤمنین) منحل می‌شوند و مانند خطاب شخصی، هر یک از افراد، یک حکم جزئی مخصوص به خود دارند. به عنوان مثال اگر موضوع کلی، هزار فرد داشته باشد، خطاب کلی نیز منحل به هزار خطاب شخصی و جزئی می‌شود. لازمه‌ی پذیرش این مبنا این است که همان شرایطی که برای توجهی خطاب به شخص خاص در خطاب‌های شخصی لازم بود در این خطاب‌ها نیز لازم باشد. پس باید ملتزم به این شد که خطاب‌های کلی شارع اصلاً متوجهی کافر، عاصی، عاجز و ساهی نیست و این افراد مکلف نیستند. زیرا شرایط تکلیف را ندارد و بعث آنها لغو است.

علمای اصول برای رهایی از مشکلات این نظریه در هر مورد اقدام به ارایه‌ی راه‌حلهایی نموده‌اند. مثلاً تکلیف به عاصی را از نوع تکالیف امتحانی دانسته‌اند و بقیه‌ی موارد را نیز با شیوه‌های مختلف توجیه کرده‌اند. در مقابل امام خمینی (ره) معتقد بودند که موضوع در خطاب‌های شرعی خود عناوین کلیه‌ای هستند که در خطاب ذکر گردیده‌اند؛ بدون این‌که

خطاب کلی منحل به خطاب‌های جزئی شود. شارع در مقام جعل احکام کلی، روشی مغایر با قانون‌گذاران عرفی و شیوه‌ی عقلا ندارد. اگر حکمی در جامعه دارای ملاک باشد و در جامعه انگیزه‌ی عمومی عمل به مدلول خطاب وجود داشته باشد، هر چند در جامعه تعدادی عاجز، جاهل به حکم و عاصی نیز وجود داشته باشد، جعل حکم به‌صورت قانون قبیحی نخواهد داشت. لازم نیست شارع حالات یکایک مکلفین را لحاظ کند و بعد اقدام به جعل حکم نماید. زیرا حکم او متوجه‌ی افراد نیست؛ بلکه موضوع خطاب عناوین کلیه‌ای مانند «مؤمنین» یا «الناس» هستند. البته در مقام عمل و اجرای قانون هر مکلفی که عنوان موضوع قانون را بر خود منطبق دید باید منبعث شود، زیرا قانون پس از جعل و ابلاغ آن به فعلیت می‌رسد و در صورت وجود مانع برای برخی از مکلفین مانند عجز یا جهل، آنان معذور خواهند بود نه این که تکلیف در حقّ او فعلیت نداشته باشد. به بیان دیگر تکالیف قانونی عبارت است از این که مولا یک جمعی را در نظر می‌گیرد و برای همه‌ی آنها وظیفه‌ای را تعیین می‌کند، این‌طور نیست که شخص خاصی را در نظر گرفته باشد بلکه جماعتی را در نظر گرفته است. در زمان ما و بر طبق قوانین جدید اگر بخواهیم مثال بزنیم مثل این است که مجلس قانونی را تصویب کند به این مضمون که: «کسبه باید هفت درصد از درآمد خود را در پایان هر ماه به عنوان مالیات بپردازند»، این تکلیفی است که متوجه‌ی عنوان کلی «کسبه» شده است، اما این‌طور نیست که تک‌تک افراد را بالخصوص مورد توجه قرار داده باشد و با در نظر گرفتن خصوصیات فردی به آنها خطاب نموده باشد. در این خطاب، وجود ملاک برای جعل قانون و وجود عده‌ای که از این خطاب منبعث شوند، کافی است. اگر امکان عمومی برای عمل به قانون وجود نداشته باشد، این تکلیف قبیح خواهد بود.

در کلمات دیگر اصولیون که معتقدند این خطابات به نحو قضایای حقیقیه هستند، این تکالیف انحلال پیدا می‌کند؛ یعنی مثل این است که به تک‌تک کسبه به صورت خطاب شخصی بگویند که مالیات خود را در پایان هر ماه پرداخت کنند، بنابراین همان شروطی را که در تکالیف شخصی وجود دارد در تکالیفی که به عموم می‌شود، همین شرایط باید باشد. چون تکالیفی که به عموم گفته می‌شود به تکالیف شخصی انحلال پیدا می‌کند. در تکالیف شخصی مسلّم گرفته‌اند که یکی از شرایط این است که باید مکلف بر امتثال و ترک آنچه مولا خواسته، قدرت داشته باشد. در تکالیف عمومی به لحاظ این که به تکالیف شخصیه انحلال پیدا می‌کند، قدرت شرط است. پس اگر کسبه‌ای به هر علت توان پرداخت مالیات در پایان ماه را نداشته باشد، تکلیف در حقّ او فعلیت نداشته و متوجه‌ی او نیست و تکلیف کردن به او قبیح است. امام خمینی(ره) در جایی که خطاب کلی و تکلیف عمومی است

مطلب را این‌طور نمی‌دانند. تکلیف در این‌صورت یک قانون و وظیفه‌ای است که از طرف قانون‌گذار قرار داده می‌شود و این‌طور نیست که چون به صورت عموم قرار داده شده است، شرط تکالیف خصوصی را داشته باشد. حضرت امام این نوع گزاره‌های شرعی را خطاب‌های قانونیه نامیدند.

در تکالیف قانونی مسأله، جعل قانون و وظیفه است، این‌طور نیست که خداوند و یا قانون‌گذارهای دیگر تکلیف را به صورت عمومی جعل کنند و شخصی که عاجز باشد به خاطر عجزش وظیفه به او متوجه نشود و قانون شامل حال او نشود. بلکه او هم مکلف بوده که این کار را انجام دهد، اما به خاطر این ناتوانی به او اجازه داده می‌شود که با این تکلیفی که هست مخالفت کند و به اصطلاح معذور در مخالفت است.

در نگاه امام خطاب‌هایی که در کتاب و سنت آمده در مقام جعل قانون هستند نه این‌که اراده‌ی شارع به انجام فعل غیر تعلق گرفته باشد، تا این‌که لازم باشد شرایط و خصوصیات او در تکلیف لحاظ شود. هدف نهایی در امرهای کلی و قانونی این نیست که همه‌ی مکلفین منبعث شوند و به سوی انجام تکلیف حرکت نمایند، بلکه هدف جعل قانون است. اصولاً اراده‌ی شارع در تشریح و تکوین یکی است. در تشریحات اراده‌ی خداوند به انجام تکلیف توسط افراد تعلق نگرفته است؛ بلکه اراده‌ی خداوند به ایجاد قانون تعلق گرفته است. طبیعی است که دسته‌ای به این قانون عمل نمایند و گروهی نیز عصیان نموده و گردن به قانون نهند. به هر حال این‌طور خطاب نمودن، لغو و بی‌ثمر نخواهد بود. در این‌گونه اوامر کلی و قانونی به تعداد همه‌ی مکلفان تکلیف وجود ندارد، بلکه یک تکلیف کلی و یک قانون برای همه‌ی مکلفان جعل گردیده است.

حضرت امام با استناد به این نظریه به بسیاری از مشکلات علم اصول در مباحث مختلف مانند اجتماع امر و نهی و خروج برخی از اطراف علم اجمالی از محل ابتلا، تکلیف به عاصی و کافر و... پاسخ داده‌اند. به‌طور کلی در هر جایی که ویژگی و حالات مکلف مانند عجز ایجاد مشکل نموده است، با این نظریه می‌توان مشکل را مرتفع نمود.

نتیجه

نتایج عملی و دارای اهمیت این بحث، فقط بر اختلاف دیدگاه‌ها در مورد موضوع خطاب‌های کلی مترتب می‌شود. اگر خطابات شرعی از جنس قضایای خارجی یا حقیقیه باشند، بنابر نظر مشهور منحل گردیده و حکم این خطاب‌ها متوجه‌ی افراد خواهد بود. بنابراین شرایط

خطاب‌های شخصی باید در مورد این خطاب‌ها نیز رعایت گردد. در خطاب‌های شخصی، آن سوی خطاب باید قابلیت انبعاث را داشته باشد تا تکلیف نمودن به او صحیح باشد. کسانی که قائلند خطابات کلی به تعداد افراد موضوع انحلال می‌یابد و حکم را متوجه‌ی افراد می‌دانند، شرایط مکلفین را نیز باید در صحت توجه خطاب به او لحاظ نمایند. بنابراین مخاطب باید دارای شرایط تکلیف باشد تا این که امکان متوجه نمودن خطاب به او وجود داشته باشد. به عنوان مثال خطاب کردن و تکلیف نمودن به شخصی که قدرت انجام عملی را ندارد، قبیح است و مثل این است که انسان به جمادی خطاب کند و از او کاری را بخواهد. اگر قضایای شرعی را از نوع قضایای خارجی بدانیم که این مطلب واضح است، در مورد قضایای حقیقیه گفته شده که این قضایا، در مورد افراد موجودی که دارای شرایط تکلیف هستند، فعلیت داشته و در مورد کسانی که در آینده موجود می‌شوند، انشایی است. زمانی که فردی موجود شود و شرایط تکلیف را دارا شود، این حکم انشایی در حق او فعلی می‌شود. به همین دلیل است که برخی از علمای اصول، موضوع را در خطابات، کلیه‌ی عناصری می‌دانند که در فعلیت تکلیف دخیل هستند.

مرتبه‌ی انشاء، مرتبه‌ی جعل حکم است بدون بعث و زجر که بعد از مرتبه‌ی اقتضاست. در این مرحله حکم جعل گردیده، اما هنوز وقت اعلام و عمل به آن فرا نرسیده است. مرتبه‌ی فعلیت، مرحله‌ای است که حکم شرعی از انشاء به مرحله‌ی بعث و زجر می‌رسد و حکم علنی شده و نسبت به مکلفین فاعلیت و زاجریت پیدا می‌کند و عمل به حکم مطلوب شارع است. براساس دیدگاه مشهور در مورد خطاب‌های کلی، اگر شخصی دارای شرایط باشد، انبعاث او صحیح خواهد بود و حکم برای او فعلی است و اگر فاقد شرایط باشد، انشایی است؛ زیرا تحریک کسی که شرایط تکلیف را ندارد، به انجام تکلیف قبیح است. مانند این که به انسان فلج تکلیف کند که راه برود. این تکلیف قبیح است، زیرا در طرف خطاب، شرایط منبعث شدن از انبعاث مولی موجود نیست. بدیهی است که اگر شخصی در یک زمان قدرت انجام تکلیف را داشته باشد و در زمان دیگر ناتوان باشد، حکم نیز در زمانی برای او فعلی و زمان دیگر برای او انشایی خواهد بود.

آن‌گونه که حضرت امام معتقدند، حکم این خطاب‌ها متوجه‌ی خود عنوان کلی مذکور در خطاب خواهد بود که هیچ‌گونه مراتب و دلالتی بر افراد ندارد. بر این اساس، خطاب‌های کلی به خطاب‌های جزئی انحلال نیافته و حکم متوجه‌ی تک‌تک افراد نخواهد بود. اثبات حکم برای افراد از طریق انطباق طبیعت و عنوان موضوع خطاب بر افراد است. در خطاب‌های قانونی که خطاب متوجه‌ی عناوین کلی است و عموم مصادیق آن عنوان کلی مورد

خطاب هستند، توان انجام تکلیف هر چند از سوی بخشی از آنان در تکلیف نمودن و مورد خطاب قرار دادن آنان کافی است؛ هر چند برخی از آنان به دلیل وجود موانعی قادر به انجام تکلیف نباشند.

هدف شارع در این خطاب‌ها قانون‌گذاری و نه انبعاث و تحریک تک‌تک افراد به سوی انجام تکلیف است. طبیعی است که براساس این دیدگاه، شرایط مکلفین از قبیل قدرت و علم در جعل قانون و صدور خطاب کلی، معتبر نخواهد بود. تغییر حالات مکلفین نیز تأثیری در فعلیت تکلیف نخواهد داشت. براساس این دیدگاه، حکم دو مرحله بیش‌تر ندارد: مرحله‌ی انشای حکم و مرحله‌ی فعلیت آن. زمانی که حکم از مرحله‌ی انشا به مرحله‌ی فعلیت رسید و زمان اجرای قانون فرا رسید، حکم در همین مرحله نسبت به همه باقی می‌ماند. این‌گونه نیست که اگر کسانی فاقد شرایط باشند، حکم برای آن‌ها در مرحله‌ی انشا باقی بماند و هر زمان که شرایط فراهم شد حکم در حق آنان فعلیت یابد. زیرا اساساً حکم متوجه‌ی خود افراد نیست و برای انبعاث تک‌تک افراد جعل نگردیده است تا بگوییم انبعاث کسی که فاقد شرایط است، قبیح است. اگر کسی در حالی که قانون به مرحله‌ی فعلیت و اجرا رسیده، توان انجام تکلیف را نداشته باشد، این شخص فقط معذور خواهد بود نه این‌که حکم برای او فعلیت نیافته و انشایی باشد.

از نگاه حضرت امام، اراده‌ی شارع در تکوین و تشریح تفاوتی نداشته و تقسیم اراده به اراده‌ی تشریحی و تکوینی صحیح نیست. این‌که گفته شده اراده‌ی تکوینی به انجام فعل یا ایجاد چیزی توسط خود مرید تعلق گرفته و اراده‌ی تشریحی به انجام آن توسط کس دیگری غیر از خود مرید، صحیح نیست؛ زیرا اراده نمی‌تواند به فعل غیر تعلق یابد. در مورد تشریحات، اراده‌ی شارع به خلق و ایجاد قانون و حکم تعلق گرفته نه به انجام آن توسط بندگان؛ به همین دلیل در خطابات کلی شارع که در مقام جعل و ایجاد قانون صادر شده، ویژگی‌ها و خصوصیات مکلفین از قبیل علم و جهل، عجز و قدرت و... دخالتی ندارد. زیرا اراده‌ی خداوند مستقیماً به فعل مکلفین تعلق نیافته تا بگوییم تکلیف به عاجز یا جاهل قبیح است. اراده‌ی شارع، تشریح و خلق قانون بوده و با وجود مصلحت و اراده و قابلیت انبعاث (حتی در صورتی که برخی از مکلفین به واسطه‌ی شرایط خاص توان انجام تکلیف را نداشته باشند)، مانعی از جعل قانون وجود ندارد. البته در صورتی که اراده‌ی شارع به جعل قانونی تعلق یابد که انجام آن در توان هیچ یک از افراد موضوع آن تکلیف نباشد، این تکلیف چه به صورت شخصی و چه به صورت کلی و قانونی قبیح خواهد بود.

منابع

۱. آمدی، الاحکام فی اصول الاحکام، بی‌جا، دمشق، نشر مکتب اسلامی، ۱۴۰۲ هـ. ق.
۲. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، مؤسسة آل البيت "علیه السلام"، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۳. آقا ضیاء عراقی، نهایة الافکار، بی‌جا، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۴. _____ مقالات الاصول، بی‌جا، قم، نشر مجمع فکر اسلامی، ۱۴۲۰ هـ. ق.
۵. ابن منظور، لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، بی‌جا، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ هـ. ق، ج ۱۵.
۶. انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، نشر دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱ و ۲.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بی‌جا، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۶.
۸. حکیم، سید عبدالصاحب، منتقى الاصول، بی‌جا، بی‌جا، چاپ الهادی، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۹. حکیم، سید محسن، حقائق الاصول، بی‌جا، بی‌جا، نشر بصیرتی، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۱۰. حسن بن زین الدین، معالم الاصول، بی‌جا، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی‌تا.
۱۱. خمینی، سید روح الله، رسائل، بی‌جا، تهران، نشر اسماعیلیان، ۱۳۸۵ هـ. ق.
۱۲. _____ تهذیب الاصول، نشر اسماعیلیان، تهران، ۱۳۸۲ هـ. ق.
۱۳. _____ انوار الهدایة، بی‌جا، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۱۴. خویی، سید ابوالقاسم، دراسات فی علم الاصول، بی‌جا، بی‌جا، نشر دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۹ هـ. ق، ج ۴.
۱۵. صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، بی‌جا، بی‌جا، نشر دارالمنتظر، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۱۶. _____ بحوث فی علم الاصول، بی‌جا، بی‌جا، نشر دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۱۷. سید مرتضی، الذریعة الی اصول الشریعة، بی‌جا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ هـ. ش.
۱۸. شهید ثانی، تمهید القواعد، بی‌جا، بی‌جا، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۲۰. طباطبائی، محمدحسین، بدایة الحکمة، شرح شیروانی، بی‌جا، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ هـ. ش.
۲۱. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۳، تهران، کتاب‌فروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ج ۶.
۲۲. طوسی، العتة، انصاری، محمدرضا، بی‌جا، قم، ستاره، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۲۳. غزالی، المستصفی فی علم الاصول، بی‌جا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۲۴. فخر رازی، المحصول، بی‌جا، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۲۵. فیروزآبادی، سید مرتضی، عنایة الاصول، بی‌جا، قم، انتشارات فیروزآبادی، ۱۴۰۰ هـ. ق.
۲۶. کاظمی، محمد علی، فوائد الاصول، بی‌جا، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۹ هـ. ق.

۲۷. محقق حلی، معارج الاصول، ج ۱، بی‌جا، مؤسسة آل البيت "علیه السلام"، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۲۸. مشکینی، ابوالحسن، حواشی مشکینی، بی‌جا، بی‌جا، نشر لقمان، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۲۹. مشکینی، میرزا علی، اصطلاحات الاصول، بی‌جا، بی‌جا، نشر الهادی، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۳۰. مظفر، محمدرضا، دروس فی علم المنطق، بی‌جا، قم، نشر هاجر، ۱۳۸۵ هـ.ش.
۳۱. مفید، تذکره، مهدی نجف، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۳۲. میرزا ابوالقاسم قمی، قوانین الاصول، بی‌جا، بی‌جا، نشر علمیه اسلامیة، ۱۳۷۸ هـ.ق.
۳۳. نایینی، محمدحسین، فوائد الاصول، اراکی، بی‌جا، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۳۴. _____، اجود التقریرات، بی‌جا، قم، انتشارات مصطفوی، ۱۳۶۸ هـ.ش.